

المعجم

	الف	
۱۰	الأجود: بهتر، بهترین	
۴	الأحب: محبوب تر	۴
۱۵	أحبط: ناکام کرد، بی اثر کرد	۱
۱۴	الأحبة: ج حبيب، دوست، رفیق	۱۰
۱۲	احتفل: جشن گرفت	۱۲
۳	أحدث: ایجاد کرد، ساخت	۸
۱۰	الأحرار: ج حر، آزاد، آزاده	۴
۵	أحسن أدبه: نیکو تربیتش کرد.	۱
۵	أحضر: آورد، آماده کرد	۷
۱	أحكم: استوار ساخت، محکم کرد	۱۰
۱	أحمر: سرخ شد	۳
۳	الاختبار: آزمودن، امتحان کردن	۴
۶	أخلق: کهنه کرد، مندرس ساخت	۱۲
۴	الإخوة في الدين: برادران دینی	۲
۶	أدخل: وارد کرد	۹
۵	إذن: پس، بنابراین	۱۰
۴	الأذى: آزار، اذیت	۱۰
۱۲	ارتعد: به خود لرزید، تکان خورد	۱۲
		الآخرین: دیگران
		أت: عطاکن، بده
		أذى: آزار داد، اذیت کرد
		الابتسامه: لبخند
		الأتبر: نیکوتر
		أبطل: باطل نمود، خنثی کرد
		الأبکم: ناشنوا، کر
		إتبع: پیروی کرد
		أتعب: خسته کرد
		أتى: آمد
		الأتیان ب: آوردن
		أثمر: میوه داد
		أجاب: جواب داد
		أجرى: اجرا کرد
		أجل: خاطر
		من أجل: به خاطر
		الأجل: بزرگوارتر

۴	أَظْهَرَ: نمایان ساخت، آشکار کرد	۱۰	الأَزْدَاءُ: بدترین، بدترین
۱۱	إِعْتَدَرَ: پوزش خواست	۲	أَرْسَلَ: فرستاد
۷	أَعْرَضَ: روی گرداند	۸	أَرْشَدَ: راهنمایی کرد
۷	أَعَزَّ: عزیز کرد، عزت داد	۱۰	أَرْضَى: خشنود ساخت
۴	أَعْطَى: اعطا کرد، بخشید	۱۵	الاستِدَارَةَ: گردی، گرد بودن
۱۰	أَغْضَبَ: به خشم آورد، خشمگین ساخت	۸	اسْتَشْفَعَ: شفاعت خواست
۶	أَعْلَقَ: بست	۱۲	الاستظهار: از بر
۱۲	أَغْنَى: بی نیاز کرد، برطرف نمود	۱۲	اسْتَعَجَلَ: عجله کرد، شتافت
۸	اِفْتَتَحَ: بازگشایی کرد، گشود	۱۳	اسْتَعَدَّ: آماده شد
۵	الإِفْضَالُ: احسان	۱۱	اسْتَمَعَ: گوش داد
۶	اِقْتَرَحَ: پیشنهاد کرد	۱۱	أَسْرَعَ: شتافت
۱۲	الأَقْدَسُ: مقدس تر، مقدس ترین	۱۲	أَسَمَنَ: فربه ساخت، چاق کرد
۱۲	الأَقْطَعُ: بُرنده تر، قاطع تر	۱۳	اِشْتَرَى: خرید
۱۴	الأَكْتافُ: جمع كَفٍ، شانه	۹	أَشْرَفَ عَلَيَّ: نظارت کرد بر ...
۳	الاكتساب: به دست آوردن، کسب کردن	۱۶	الأشهر: مشهورتر، مشهورترین
۳	الاكتفاء الذاتِي: خودکفایی	۱۴	الأضخم: بزرگترین، تنومندترین
۱۳	أَكْمَلَ: کامل کرد	۱۵	الأضعاف: جِ ضِعْف، چند برابر
۸	أَلْبَسَ: پوشاند	۹	الأضواء: جِ ضَوْء، نور، پرتو
۱۱	أَمَطَرَ: باران بارید	۱	أَطَاعَ: اطاعت کرد
۱۱	الأُنثَى: زن، مؤنث	۱۲	أَطْعَمَ: غذا داد
۸	أَنْشَدَ: سرود، خواند	۶	الأظلم: ستمکارتر، ستمکارترین

۴	بَالَعٌ: مبالغه کرد	۵	الانْشِراح: گشایش، فَرَاخِي
۱۱	الْبُحَيْرَةُ: دریاچه	۸	أَنْصَتَ: خاموش شد، سکوت کرد
۱	بَدَّلَ: تبدیل کرد، تغییر داد	۱۳	إِنْصَرَفَ: رفت
۱۰	بَدَّلُ: صرف کرد، خرج نمود	۱۲	إِنْطَلَقَ: راهی شد، روانه شد
۱۵	الْبُدُورُ: ج بذر، دانه	۹	إِنْفَجَرَ: بیرون زد، منفجر شد
۴	الْبِرُّ: نیکی	۲	أَنْقَضَ: سنگین کرد، خم کرد
۸	الْبُرْدَةُ: عبا، بُرده	۱	إِنْقَلَبَ: دگرگون شد
۹	البرمیل: بشکه	۱۱	أَنْكَرَ: انکار کرد
۳	الْبُرُودَةُ: سردی	۳	أَوْحَى: وحی کرد
۷	الْبَسْطُ: گسترش	۱۴	أَوْزَقَ: برگ داد، برگ درآورد
۷	أَبْسَطُ وَجْهَكَ: گشاده رو باش	۱۲	أَوْشَكَ: نزدیک بود
۵	الْبَسْمَاتُ: ج البَسْمَةُ، لبخند	۳	أَوْصَلَ: رساند
۱۵	الْبَسِيطُ: ساده	۵	أَوْصَى: سفارش کرد، وصیت نمود
۵	بَشَّرَ: مژده داد	۱۴	أَوْقَعَ: انداخت، افکند
۱	الْبَصَرُ: چشم	۴	الاهتمام: توجه، عنایت
۱۵	بَيَّنَّ: بیان کرد، روشن ساخت	۱۵	الأهون: راحت تر
۱۲	بَيْنَمَا: درحالی که		

ب

ت	۱۰	البارد: سرد، خنک
۹	۴	بَارَكَ: برکت داد
۲	۱۳	بَاعَ: فروخت

۱۲	التَّقَدُّمُ: پیشرفت	۹	تَأَلَّفٌ: تشکیل شد
۲	تَقَرَّبَ: نزدیک شد، نزدیکی جست	۷	تَبَاحَثَ: گفتگو کرد
۸	تَكَفَّلَ: به عهده گرفت	۱۳	تَجَوَّلَ: گردش کرد، گشت زد
۱۲	تَمَتَّعَ: بهره مند شد	۱۰	التَّحْضِيرُ: آماده کردن، مهیا ساختن
۲	تَنَزَّلَ: فرود آمد، پایین آمد	۴	تَحَنَّنَ: مهربانی کرد
۶	تَنَزَّهَ: گردش کرد	۶	تَخَلَّصَ: نجات یافت، رها شد
۱۰	التَّوَاصُلُ: باهم پیوند داشتن	۱۴	تَخَلَّقَ: آراسته شد، متخلَّق شد
۹	التَّوَسُّعُ: وسعت یافتن، باز شدن	۱۳	تَذَكَّرَ: به یاد آورد
۸	تُوُفِّيَ: وفات یافت	۱۱	التَّمَرُّ: خرما
۱۱	تَهَدَّمَ: ویران شد، خراب شد	۶	تَسَابِقُ الْفَقْزِ: مسابقه پرش
	ث	۱۲	تَسَلَّقَ: بالا رفت، صعود کرد
		۱۵	التَّشْرِيدُ: آوارگی
۷	تَبَّتْ: استوار شد، ثابت شد	۲	تَصَدَّقَ: صدقه داد
۷	تَبَّتْ: استوار کرد	۱۰	التَّضْحِيَّةُ: فداکاری
۸	الثَّقَلَيْنِ: انس و جن	۱	تَعَارَفَ: آشنا شد (با یکدیگر)
	ج	۱۲	تَعَالَ: بیا
		۶	تَعَاوَنَ: همکاری کرد
۴	جَالَسَ: همنشینی کرد	۱۳	تَعَبَ: رنج برد، سختی کشید
۱۵	الجَبَّارُ: خداوند مقتدر	۸	تَعَبَّدَ: عبادت کرد
۱۴	الجُبْنُ: ترس، بُزدلی	۹	تَعَلَّمَ: یاد گرفت، آموخت
۱۱	الجِدِّ: تلاش، جدیت	۷	تَعَلَّبَ عَلَيَّ: چیره شد بر، غلبه کرد بر ...

۱۵	الْحِرْمَانُ: محرومیت	۶	جَدَّةٌ: تازه کرد، نو کرد
۸	حَسِبَ: پنداشت، گمان کرد	۱۶	الْجَرَاثِيمُ: ج جُرْثُومَةٌ، میکرب
۱	الْحَسَنَةُ: پاداش نیک	۲	الْجِرَّةُ: کوزه
۱	حَصَّحَصَّ: آشکار شد، معلوم گردید	۱	جَرَّبَ: آزمود، آزمایش کرد
۷	حَصَدَ -: درو کرد	۸	الْجَرَسُ: زنگ
۵	الْحِطُّ: نصیب، بهره	۴	جَزَى -: جزا داد، پاداش داد
۱۵	الْحِقْدُ: کینه	۳	جَعَلَ -: گرداند، قرار داد
۲	الْحَقْلُ: دشت، مزرعه	۱۴	الْجَنَاحُ: بال
۱۴	الْحَكْمُ: داور	۱۲	الْجُوعُ: گرسنگی
۱	الْحَالَافُ: بسیار سوگند خورنده		
۲	حَلَمَ: بردباری کرد		ح
۲	الْحُلُو: شیرین	۵	الْحَاذِقُ: ماهر، زبردست
۴	الْحَمَّ: خویشاوند شوهر	۱۰	الْحَارَ: داغ، سوزان
۱۱	الْحِمْلُ: بار	۱	حَارَبَ: نبرد کرد، جنگید
۱۰	الْحَنُونُ: مهربان	۱۱	الْحَارِقَةُ: سوزاننده
	الْحَنِينُ: شوق، اشتیاق، ناله از	۱	حَاسَبَ: محاسبه کرد
۲	روی شوق و اشتیاق	۱۵	حَاوَلَ: کوشید
۱۰	الْحَيَاكَةُ: بافتن، بافندگی	۸	الْحَبَلُ: ریسمان
		۹	الْحُبُوبُ: ج حَبِّ، دانه
	خ	۱۱	حَدَّرَ: هشدار داد، برحذر داشت
۲	خَاطَبَ: خطاب کرد، صدا زد	۱۲	حَرَمَ: محروم کرد، بی بهره ساخت

۱۰	الدَّبِيحَة: قربانی، گوسفند سربریده	۱۰	الخَرُوف: گوسفند
۶	الدَّرَاع: ذرع	۲	الخَرْفِيَّة: سُفالی
۱۱	الدَّكَر: مرد، مذکر	۱۲	خَسَفَ: تیره شد
	ر	۱۱	خَسِي: ترسید
		۹	خَصَصَ: اختصاص داد
۴	الرَّاعِي: سرپرست، مسؤول	۱۵	الخُطَة: نقشه، طرح
۱۲	رَاقَبَ: مراقبت کرد	۱۲	خَطَفَ: ربود، دزدید
۸	رَجَأُ: امید داشت	۹	خَفَّفَ: کم کرد، تخفیف داد
۱۱	الرَّجْس: پلیدی، ناپاکی	۹	الْخَلَايا: ج خلیه، سلول
۱۴	الرَّحَاب: گستره		
۲	رَحَبَ: خوش آمد گفت	د	
۳	رَدُّ: برگرداند	۹	دَارَ: چرخید، گردید
۳	رَدَّ السَّلَامَ: پاسخ سلام را داد	۵	الدَّاعِي: دعوت کننده
۲	الرَّضْوَان: بهشت	۸	دَانِي: نزدیک شد
۳	رَضِيَ: راضی شد، پسندید	۵	الدَّعَوَات: ج دعوه، دعا
۱	الرَّغْبَة: میل، چشم داشت	۲	دَمَعَ: اشک ریخت
۱۱	رَفَضَ: رد کرد، نپذیرفت	۲	الدُّمُوع: ج دَمَع، اشک ها
۲	رَفَعَ: بالا برد، بلند کرد	۴	الدَّوْر: نقش
۹	الرُّكَّاب: جمع راکب، مسافر	۲	دَوَمًا: دائماً، همیشه
۱۴	الرَّمَال: جمع رَمَل، شن		
۱	الرُّوْف: مهربان	ذ	
		۷	ذَبَحَ: سر بُرید

۲	سَبَّحَ: شنا کرد	۸	رَوَى -: نقل کرد، روایت نمود
۱	سَبَقَ: پیشی گرفت	۹	الرَّيَاضِيَّة: ورزشی
۵	السَّجَن: زندان	۵	الرَّيْب: شک، تردید
۱۶	سَخَّرَ: مُسَخَّرَ گرداند	۱۱	الرَّيْح: باد
۱۵	السَّعَايَة: بدگویی	ز	
۱۳	السَّعْر: قیمت، بها	۲	زَادَ: زیاد شد (زیاد کرد)
۵	السَّعِيد: مبارک، خوش‌یمن	۱۲	زَالَ: از بین رفت، زایل شد
۱	سَكَبَ: ریخت	۱۶	الرَّجَاج: شیشه
۴	سَكَنَ: جای گرفت، مسکن گزید	۱۵	الرَّزْع: کاشتن
۱۲	السَّلَام: صلح، آرامش	۱۴	الرَّزْقَاء: مؤنث آرزق، آبی
۸	سَلِمَ -: سالم شد، شفا یافت	۱۵	زَلَّ -: لغزید، سُر خورد
۳	سَلَّمَ عَلَی: ... سلام کرد بر ...	۱۰	الرَّهْرَة: شکوفه
۶	سَوَّدَ: سیاه کرد	۱۱	الرَّهْوَق: نابودشدنی، از بین رفتنی
۱۰	السُّوق: بازار	س	
۱۶	سَهَّلَ: آسان شد		
۷	السِّيَادَة: سروری، آقای	۱۵	السَّائِد: رایج
		۷	السَّاحَة: میدان، حیاط
	ش	۱	سَاعَدَ: کمک کرد، یاری رساند
۱	شَاءَ -: خواست	۲	السَّاهِرَات: جمع ساهره، شب‌بیدار
۳	شَتَمَ -: دشنام داد	۶	السَّبَاق: مسابقه
۱۵	شَدَّ -: محکم کرد، بست	۱۵	سَبَبَ: باعث شد، سبب شد

۹	ضَخُّ: پمپاژ کرد	۴	الشَّمَال: چپ
۶	ضَرَّرُ: ضرر رساند	۳	الشَّهِير: نامدار، نامور
۲	الضَّمِير: درون، باطن		
۱۶	الضُّوء: نور، پرتو	ص	
۱۵	الضِّيَاع: گمراهی	۷	صَادَ: شکار کرد
۳	ضَيَّعَ: تباہ کرد، نابود ساخت	۶	صَادَفَ: برخورد کرد، روبرو شد
۶	الضَّيْف: مهمان	۱۰	صَارَ: شد
		۳	صَافَعَ: دست داد
	ط	۸	صَدَّرَ: صادر کرد
۹	الطَّبَاق: طبقه طبقه	۷	الصَّغَار: ج صغیر، خردسال، کوچک
۴	طَمَعَ: طمع کرد، چشم دوخت	۱۰	الصَّغَر: کوچکی، بچگی
		۴	صَفَحَ عَنْ...: از... گذشت کرد
	ظ	۸	صَلَّى: نماز خواند
۶	الظَّفَر: پیروزی	۱۴	الصَّلَابَة: استواری
۱۰	ظَلَّ: ماند، شد	۱۵	صَمَدَ: ایستادگی کرد
		۳	صَنَعَ: ساخت
	ع	۱۴	الصَّيْفِيَّة: تابستانی
۸	عَافَى: شفا داد		
۶	عَدِمَ: از دست داد	ض	
۱۰	عَرَضَ: عرضه کرد	۱۲	ضَاقَ: تنگ شد، کوچک شد
۲	العِرْض: آبرو	۶	ضَجَرَ: به ستوه آمد، خسته شد

۸	الغزوة: جنگ	۴	العرفان: شناخت، معرفت
۳	الغضبان: عصبانی، خشمگین	۲	عزوجل: گرامی و بزرگ است
۱	الغیل: کینه	۱۲	عسی: امید است
۵	الغلام: پسر	۱۰	العصافیر: ج عصفور، گنجشک
۱۳	غلیظ القلب: سنگدل	۹	الغطلة: تعطیلی
۱۴	عمرُّ: فراگرفت، پوشاند	۱۳	عظَّم: بزرگ کرد
۱	الغنی: بی نیازی	۱۳	عظَّم ذنبه: گناهِش را بزرگ جلوه داد
		۱۳	العقاب: کیفر، مجازات
		۱۴	علاء: بالا رفت
	ف		
۵	فاز ب: نایل شد، رستگار گردید	۱۲	العماد: ستون
۸	فاقُّ: برتری یافت، پیشی گرفت	۳	العمال: ج عامل، کارگران
۸	الفالج: فلج	۲	عندئذ: در این هنگام
۶	الفائز: برنده	۷	العنزة: بُز
۷	الفیة: گروه، دسته	۱۲	العنود: لجنابز
۱۳	فتَّش: جستجو کرد	۳	العون: یار، یاور، یاری کردن
۹	الفریق: تیم، گروه		
۴	الفصاحة: شیوایی		غ
۱۴	فَصَّل: شرح داد	۱۳	الغادر: فریب کار
۱۶	فَضَّل: به واسطه، به فضل	۱۰	الغدر: فریب، مکر
۶	فَكَّر: فکر کرد، اندیشید	۱۰	عَرَّه: آواز خواند، چهچه زد
۱۵	الفلکیون: ستاره شناسان	۱۲	عَزَل: ریسندگی کرد

۷	كِبْرَءٍ: پیر شد	۱۵	فَنِيءَ: فانی شد، از بین رفت
۸	كَتَبْتُ: واجب کرد	۴	(فَوْ - فَا - فَيْ): دهان
۹	كِرَّةُ السَّلَّةِ: بسکتبال	۴	فِي الْحَالِ: فوراً
۶	كِرَّةٌ: بیزار شد، تَنَفَّرُ پیدا کرد		
۷	الْكَسْلَانِ: تنبیل		ق
۴	كَفَّرَ عَنْ: پوشانند، بخشود	۹	القائد: رهبر
۲	كَلَّمَا: هر بار	۷	قَاتَلْ: جنگید، نبرد کرد
۷	كَمَّ: چند، چقدر	۱۵	قَالَ بِ: اعتقاد یافت به ...
۹	الْكَنْعَرُ: کانگورو	۱۰	قَامَ بِ: اقدام کرد، انجام داد
۸	الْكُونَيْنِ: دو هستی، دنیا و آخرت	۱۲	قَبَّلَ: بوسید
		۷	الْقِتَالِ: جنگ
	ل	۱۳	قَدَّمَ: تقدیم کرد
۹	الْأَلْعِبِ: بازیکن	۹	قَسَّمْ: تقسیم نمود
۹	اللُّعَةِ: زبان	۱۲	قَطَفَ -: چید
۳	لَقِيَ -: برخورد کرد، روبرو شد	۱۶	الْقُطْنِ: پنبه
۱۰	اللَّوْحِ: تابلو	۶	قَفَزَ: پرید، جست
۱۳	لَوْلَا: اگر نبود ...	۱۶	قَلَّ -: کم شد
۱۵	اللَّهُوِ: سرگرمی	۷	قَنَعَ -: بسنده کرد، قانع شد
			ك
	م	۱۲	كَادَ -: نزدیک بود
۱۳	مَا أَرْخَصَ: چقدر ارزان است!	۷	الْكِبَارِ: ج کبیر، بزرگ، بزرگسال

۱۰	المُصَلِّون: حجِ مصلي، نمازگزار	۱۰	مادام: تا وقتی که
۶	المُضَجِر: خسته کننده	۸	مازال: همواره، همیشه
۱۶	المَطْبَعَة: چاپخانه	۷	مِائَة، مِئَة: صد
۱	المِطْرَقَة: چکش	۹	المُبَارَاة: مسابقه
۱۵	المُعْتَصِم: چنگ زنده، پناه جو	۱	المِبرِد: سوهان
۴	المُعِين: یاری کننده، یاور	۱۵	المَبْعُوض: مورد نفرت
۴	المُعِیث: فریادرس	۱۶	المَتَاعِب: سختی ها، زحمات
۱	المِقْبَض: دستگیره	۱۰	المَتَوَاصِل: پیایی، مستمر
۸	المُقْتَحِم: هجوم آورنده	۵	المُجِيب: اجابت کننده
۱	المِقْرَاض: قیچی	۸	المُحَقِّق: حقیقت جو
۱	المُقِم: اقامت کننده، برپاکننده	۱۳	المَخْبُوء: پنهان
۸	المَكْتَب: مکتب خانه	۱۶	المُخَفَّف: کاهش دهنده
۱۶	المُكْتَشِف: کاشف	۱	المِخْلَب: چنگال
۱	المِکْنَسَة: جارو	۹	المِراة: آینه
۹	مِلء: ظرفیت، گنجایش	۱۵	مركزية الأرض: مرکز بودن زمین
۲	مَلَأَ: پر کرد	۱۲	المَزْهَرِيَّة: گلدان
۱۵	المُلتَزِم: متعهد	۸	المُسْتَعِين: کمک خواه، یاری طلب
۱۲	المَمَر: گذرگاه	۸	المِستَمْسِك: چنگ زنده
۱۴	المِنَائِر: ج مناره: گلدسته	۱	المِسطرة: خط کش
۸	المَنَام: خواب	۸	مَسَحَ: دست مالید
۸	المُنْتِجَات: تولیدات	۵	المُشْفِق: دلسوز

۷	نَزَلَ: فرود آمد	۱	الْمِنْشَار: ارّه
۱۰	النَّشِيط: کوشا، فعال	۹	مَنَعَ: داد
۱	النَّصِيحَة: پند و اندرز	۲	الْمُنْدَرِس: کهنه، قدیمی
۱۴	نَعَامَة: شتر مرغ	۸	مُنْفَصِم: سست، گسسته
۱۶	نَعِمَ: بهره مند شد، برخوردار شد	۸	غیر مُنْفَصِم: محکم، سخت
۱۱	نَقَصَ: کم کرد	۲	المُوَاسَاة: دلجویی
۱۰	النُّقُود: ج نقد، پول، اسکناس	۴	المَوَاعِيد: ج میعاد، وعده گاه
۱۲	النُّكَبَات: ج نكبة: گرفتاری	۴	المَوْتَى: ج مِيت: مرده
۱۰	النَّمَام: سخن چین	۹	المَوْقِف: ایستگاه
۳	نَهَضَ: برخاست	۴	المَوْلَى: خادم، خدمتکار
		۱۴	المَهْد: گهواره
	و	۱	المَهِين: خوار، بی ارزش
۱۰	الواجبات: تکالیف، وظایف	۸	المِيت: مرده
۴	الْوَتَر: زه کمان		
۲	الْوِزْر: بار، سنگینی		ن
۲	وَضَعَ: قرار داد	۱۲	نَادَى: صدا زد، ندا کرد
۱۰	وَفَّرَ: فراهم کرد، مهیا نمود	۱۲	النَّاصِح: خیرخواه، نصیحت کننده
۱۰	وَفَّقَ: توفیق داد	۹	نَاقِلَة النُّقُط: نفتکش
۷	الْوَفْق: براساس	۶	نَالَ: رسید، دست یافت
۴	الْوَلِيّ: دوستدار	۲	النَّبْض: تپش، نبض
۱۶	وَهَبَ: عطا کرد، بخشید	۹	نَحَوَ: به طرف، به سوی

۸	هَوَلٌ: سختی، شدت	هـ
۱۴	هَيَاً: بشتاب، شتاب کن	هَتَفَ: فریاد زد
		هَدَدَ: تهدید کرد
	ی	هَدَمَ: ویران کرد
۲	الياسمين: گل یاسمن، یاسمن	هَدَى: هدایت کرد
۴	اليمين: راست	هَزَمَ: شکست داد
		الهزيمة: شکست
		۱۱

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ



معلمان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند نظر اصلاحی خود را در باره مطالب
این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران ... صندوق پستی ۳۶۳ ۱۵۸۵۵ - گروه دسی مربوط و یا پیام نگار (Email)
talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دختر نامه پرنی تایف کتاب های حق